

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@afgazad.com

Social

اجتماعی

میر حسین مهدوی

درنگی بر رنگ ها

۱- رنگ اول : فرم گرایی اخلاقی

هر خواندنی، اگر انسان مخاطب آن باشد ناگزیر از دو وجهی بودن است. باید به چیزی بخواند و با چیزی بخواند. به عبارتی باید حرفی را بگوید و جهتی را نشان دهد و این نشان گری باید در قالب واژه ها و یا رسم مألوف و مقبول و قرارداد های رایج آن روزگار باشد. آئین ها و ادیان که سر و سرشت انسان ها را مخاطب قرار داده اند، علاوه بر نمادگرایی شامل گذر از نماد به نمادینه – یا نتیجه طبیعی وجود نماد- نیز می باشند. به عبارتی هر پدیده دینی و یا اخلاقی یک نماد است برای رسیدن به یک محتوای از پیش تعیین شده. به همین دلیل اخلاق و دین چیزی نیست جز مجموعه ای از نماد ها و علامت ها. نماز یک علامت است. عشق یک علامت است و صلیب یک علامت. مهم اینست که ما باید بفهمیم مراد دین و اخلاق از ارائه نماد و علامت، توقف در آن نیست؛ عبور از آن است. عبور از آن و رسیدن به مرادی که در پی نشانه گری آن نهفته است.

وقتی دین را مجموعه ای از علامت ها ندانیم به سرنوشت امروز دچار می آییم. در این صورت دین و یا اخلاق (ویا کلیتی به نام فرهنگ) تبدیل به یک جسم متصلب، سخت و غیر قابل تغییر خواهد شد. که می بینیم شده است. یعنی سالها است که این اتفاق سیاه افتاده است و هنوز که هنوز است بسیاری ها ملتفت افتادن این اتفاق نشده اند. جامعه و یا مردمی که نتواند از علامت عبور نموده و به ماوراء آن برسد دچار ظاهر زدگی می شوند. از همه نماد ها تنها ظاهر آن را می بیند و حتی از ظاهر هر چیز هم تنها ظاهر آنرا. به عبارت روشن تر، به دلیل سوء هاضمه، درگذر از فرم به محتوای، محتوای قربانی تولید فهم مخاطب می شود و تمام توجهات بر فرم متوقف می گردد. عبور از علامت به معنی به فراموشی سپردن علامت نیست بلکه رسیدن به مراد آن علامت است. عبور از دال به مدلول در نشانه شناسی یک امر طبیعی است. وقتی می گویم: پرنده، در ذهن مخاطب ما موجودی شکل می گیرد که توانایی پریدن دارد. اگر بگوئیم: کبوتر، در این صورت در ذهن خواننده یا شنونده ما پرنده ای با خصوصیات ویژه ای ظاهر می شود. این گذار از دال به مدلول تنها راهی است که امکان گفتگورا فراهم می کند. علامت های فرهنگی اما با نشانه ها تنها در این وجه تفاوت دارد که نشانه ها در گستره زبان حضور دارد و علامت ها در گستره حرکت و عمل.

نکته عمده اینست که باید ویژگی های نشانگی برای علامت ها در نظر گرفته شود. نماز تنها یک نشانه است و بس. اگر این حرکت نمادین حالت نشانگی خود را از دست بدهد از دایره کارکرد خود خارج می شود. برای اینکه بدانیم یک علامت از حالت نشانگی خود خارج شده است یا نه باید پیامد های آنرا مورد دقت قرار دهیم. مثلاً در مورد بررسی علامتی مثل نماز، روایت روشن قرآنی داریم که «**به درستی که نماز از فحشا و فساد بازمی دارد**». باید دید که در شرایط کنونی نمازگذار (یعنی کسی که نماز را به عنوان یک علامت که عبارت است از وسیله ای برای دوری از فساد و دست یابی به صلاح) تا چه اندازه به اهداف ذکر شده نماز در قرآن نزدیک است یا دور؟ علامت ها بخش عمده ای از فرهنگ را شامل می شوند. اصولاً فرهنگ ها با علامت های شان قابل تعریف اند. افول و رشد فرهنگ ها نیز بسته به نشانه های درون فرهنگی اند. برای بررسی یک فرهنگ، یکی از راه ها توجه به کارکرد علامت های درون آن فرهنگ می باشد. به میزانی که علامت ها از زایش گری دور شوند به همان پیمانه نیز فرهنگ به رکود و جمود نزدیک می شود. با این توضیحات روشن می شود که مهم ترین ویژگی یک پدیده فرهنگی نشانه گری آنست. اگر نشانه به نشان تبدیل شود در این صورت فرهنگ کارکردگرا به فرهنگ غیرمتحرک تبدیل خواهد شد.

در بررسی فرهنگ اسلامی عمده ترین مسأله اینست که نشانه های فرهنگی خود به نشان تبدیل شده اند. به عبارت ساده تر جامعه ما نتوانسته است از ظاهراشیاء و احکام عبورنموده و پی به باطن آن ببرد و یا به باطن آن راه یابد. ما دچار حیرت ظاهر گشته ایم و در این حیرت گری باطن را به باد فراموشی سپرده ایم. به همین دلیل ریا و تظاهر در جوامع اسلامی مسیر صعودی خویش را طی می کند. تزئین ظاهر طبق مراد حضرت حق امریست مطلوب اما توقف در ظاهر ناپسند.

به راستی چرا ریش گرانی از ریشه گرانی بیشتر است. ما تنها دچار نام ها شده ایم. با نام ها بازی می کنیم و در این بازی گری به تنها چیزی که نمی اندیشیم عبور از نام هاست. عبور از نام و رسیدن به نشان. در عرصه فرهنگ به صورت عام نیز مشکل به همین شکل است. جامعه امروز افغانستان مثلاً از فراوانی داکتر و انجنیر رنج می برد. امروز مشکل سرزمین ما، فراوانی استاد است. ازدحام بیش از حد پوهاند و جنرال. چرا که در پس این نام ها عموماً چیزی نیست جز یک فضای تاریک و خاموش.

داکتر هائی که از تمامی علوم و فنون لازم تنها اکت و اداء آموخته اند. فقط عشق شان این است که پیش از نام شان باید کلمه داکتر بیاید و اگر خدای ناکرده مسلمانی پیدا شود و او را بی داکتر صدا کند از دایره مسلمانی خارج و واجب القتل شده و ریختن خون او مباح می شود. **بعضی از پوهاند ها خیلی زود اخوانی می شوند. خیلی زود بنیادگرا می گردند و به همین زودی هم کمونیست. خیلی زود دست به دامن خدا و پیغمبر می زنند و اگر موقعیت اقتضاء کند سری هم به خانه مارکس می زنند. البته که فقط و فقط به خاطر حفظ پیشوند ها و پیش بند های خود. پوهاند ها البته وضعیت بسیار بهتری از مولوی و حجت الاسلام های ما دارند. این گروه دوم از خدا هم سود می خورند.**

همه ای این نام های بلند، این اندام های با شکوه، این جامه های فاخر، نشانی از ظاهر زندگی افراطی فرهنگ ما هستند. چرا ما این همه عاشق مقدمه هستیم؟ حیران تعریف و تعارف، سرگردان حاشیه و حاشیه روی. طبق این روایت می شود گفت که عمده ترین مشکل فرهنگ ما توقف بر علامت های فرهنگی است. در حالیکه ما باید از این علامت ها عبور کنیم و این درست به دلیل این است که جامعه ما قدرت این عبور را پیدا نکرده است.

تبدیل شدن نشانه ها به نشان های مقدس ، ناشی از ناتوانی ما در تفاوت گذاری بین نشانه و نشان می باشد. اگر ما بتوانیم به درستی از نشانه به نشان برسیم بسیاری از مشکلات قابل حل اند از جمله مشکل فرهنگ ها و مذاهب. واقعیت اینست که به دلیل بیماری ظاهرزدگی یا حکومت امپراطوری فرم بر سرزمین های اسلامی همه علامت ها خاصیت های شان را از دست داده اند. مؤلفه های فرهنگ ما شدیداً آسیب دیده اند و ظاهرزدگی گوشه های فرهنگ ملی و دینی ما را دچار سستی و رکود کرده است و ما تا زمانی که نتوانیم از این ظاهر زدگی افراطی به سمت باطن حرکت کنیم و از مقدمه به متن برسیم پدیده های فرهنگی رنگ و رومق اصلی خود را باز نخواهند یافت.